بسم ربّنا الّذی وصف نفسه بتقدیسه عن الاسمآء

ملکوت جلال و جمال و جبروت عظمت و اجلال سلطان لاهوت و ملیک حیّ لایموت را برازنده و زیبنده که بنفحه‌ئی از نفحات بحر مداد مکنون که از قلم اعلی ترشّح نمود جمال انبیا ظاهر و بشمس کلمهٴ مبارکهٴ انّی الاله القادر علی کلّشئ که از افق فم مشیّت اشراق نمود متجلّی و مستنیر گشتند

تعالی امره و قدره و تعالی عزّه و شأنه و تعالت عظمته و سلطانه و پرتو انوار و تجلّیات این شمس مشرقهٴ منیرهٴ لائحه در آفاق وجود ممکنات و حقايق موجودات ظاهر و مشهود تا آنکه حجبات نسیان حایل شد و ابصار را از مشاهده منع نمود در این هنگام طلعت کلیم از افق ارادهٴ حیّ قدیم ظاهر و مشهود سبحان من اظهره و سبحان من بعثه و تعالی من ارسله و کلّمه من بحبوحة النّار موسی موسی انا اله ابیک اله ابراهیم و اله اسحق و اله یعقوب فلمّا سمع النّدآء من قطب النّار و اخذه جذب الجبّار غطّی وجهه من الخوف و لا یقدر ان ینظر الیها و انصعق من ندآء الرّبّ واحد و ثمانین الف سنة دهریّة اذاً تقرّب الیه فضل ربّه و هبّ علیه عَرف الوصال فلمّا وجد افاق و قال لک الحمد یا من احییتنی من عرف ندآئک الاحلی و بعثتنی مرّة اخری من روح بیانک یا مولی الاسمآء اذاً قام و وقف تلقآء الرّبّ تسعة الف الف سنة خاضعاً خاشعاً حامداً ذاکراً مسبّحاً فی سرّ السّرّ ثمّ ظهر النّدآء من الافق الاعلی مرّة بعد اخری موسی موسی اذهب بسلامی و عرف قمیصی الی مکامن قدسی و مواقع انسی ثمّ الی مداين العمآء و ممالک الرّوحى و عوالم العلیا و میادین السّنآء و الرّفارف القصوی و حدائق البقآء و لک ان تصعد کلّ سمآء و تدخل کلّ بحر و ترکب کلّ سفینة ولکن ایّاک ایّاک ان تعبر الی خلیج بحر الکبریآء او تقرّب سفائن الحمرآء او تقترب ارض المقدّسة البیضآء لانّ هنالک مقام تحترق فیه حقايق الاسمآء انّی لمّا اصغیت اغاثة شعبی المکنونة و سمعت حنین احبّآئی الّذین لم‌ یطّلع بهم غیری و اطّلعت بصریخهم فی فراقی و ضجیجهم فی برّ المستغاث شوقاً للقآئی و طلباً لوصالی و علمت ظمأهم و احتراقهم لکوثر اسمی المکنون المخزون اردت ان ارسلک الیهم بنفحاتی و فوحاتی و تضوّعاتی ثمّ عنایاتی و بشاراتی و الطافی فعرض الکلیم للرّبّ القدیم اذاً وصلت الیهم و قلت لهم محبوبکم ارسلنی الیکم و قالوا لی ما اسمه فماذا اجیبهم اذاً تزلزل لاهوت العظمة و تحرّک جبروت القوّة و انصعق ملکوت العزّة و الرّفعة ثمّ ارتعدت سمآء سموات العُلا بما ارتفع النّدآء من غیب الکبریآء و اخذ اهتزاز صوت الرّبّ کلّ الجبال القدیمه قل اِهیِهْ الّذی اِهیِهْ ارسلنی الیکم (اهیه اشِر اهیه شلاحنی اَلِخِم) یا موسی هکذا تقول للظّمآنین الّذین ارادوا کوثر وصالی یهوه محبوبکم ارسلنی الیکم ثمّ سمع النّدآء عن جهة الاعلی قل یاه مقصودکم ارسلنی الیکم لابشّرکم بظهوره و وصاله و قربه و لقآئه ثمّ سمع ندآء آخر عن الشّطر الاطهر المقام المقدّس الانور قل يهواه (هوایاه) من غیب العمآء اسمعنی صوته و اصغانی ندآئه ولکن انّی ما رأیته و ما نظرت الیه قد امرنی بان اتوجّه الیکم بعرف قمیصه المحبوب لالقی الصّبر فی قلوبکم علی هجره و فراقه و اسلّیکم فی بعدکم عن طول ایّامه ثمّ ظهر النّدآء عن شجرة القصوی المنبتة من کبد العرش فی رفارف البیضآء عن سرّ ستر الکبریآء یا موسی هذا اسمی و ذکری لهم فی اجیالهم المقدّسة المبارکة الّتی لا تنتهی بدهور الازل و الابد و لا یتمّ بازمنة القدم و السّرمد و هذه علامتی فیهم یوم مجيئی الیهم بهذا اعرّف لهم نفسی و بهذا اکشف لهم السّتر عن جمالی لانّهم لا یعرفون سوآئی و غیر اسمی هذا و ذکری هذا لن یُذکر عندهم ابداً هؤلآء عبادی الّذین ما امرتهم بالسّجود حین خلقت آدم و ما اطّلع بهم اهل سرادق غیبی و ملأ عمآئی یا موسی فاشهد بانّی انا الرّبّ قد کنت وحده الهاً مقدّساً عن الاسمآء کلّها بذاتی ما عُرفتُ من قدم الاقدام و بغیب بهآئی لن اُعرف الی ابد الاعهاد قد ظهرتُ لابراهیم و اسحق و یعقوب باسمی الاله القادر علی کلّشئ و امّا باسمی یَهْوَهْ فلم عرّفت نفسی الی هذا الیوم و هذا کنز اسمی المکنون و هذا سرّ اسمی المخزون و هذا رمز جمالی المستور المصون قد کان و یکون من ازلیّة ذاتی و هویّة کینونتی مکنوناً مخزوناً فی خزائن امری و کنائز حفظی و مستوراً فی حجبات جلالی و ستر عصمتی و اقتداری قد اخفیته تحت ردآء عظمتی و خبآء کبریآئی الی وقت یکون معلوماً عندی فی ارض تکون مستورة مخفیّة فی حجبات غیبی و بحر علمی المحیط و اُعیّن بذلک میعاداً و هو انّه انّه اَنَا بالمستقیمات اقضی اذاً اظهر هذا الکنز بسلطان مشیّتی و افکّ ختمه باصبع قدرتی و انمل قوّتی و اخرج ذلک اللّؤلؤ المکنون بغوّاص قلمی الاعلی عن عمّان مدادی الغیب الممتنع البحت البسیط فلم انتهی النّدآء و تمّت الاحرف العزّیّة الغیبیّة علی هیئته التّثلیث فی هیکل التّربیع و ظهر السّرّ الاسری و الکنز الاخفی و حمل العرش الاحرف الثّمانیة النّورآء اذاً تمّ و کمل و ختم هیکل الاسم الاعظم فی خاتم قدس حفیظ طوبی لمن نظر الی خاتم المحبوب و عرف ما قدّر فیه من الاسرار المودعة فی کنائز کتب القبل من لدن علیم حکیم

ای برادر من ای خلیل دوست باید این بنده و شما و جمیع دوستان از ربّ جلیل مسئلت نمائیم که اوّلاً بعنایت بدیعه روح دعا عطا فرماید تا بآن روح عالم عالم جان و عالم عالم روح و روان و عالم عالم قلب و لسان و بیان تازه طلب کنیم که بدعاً از نَفَس قدس رحمانی و نفحهٴ عزّ صمدانی خلق فرماید تا بآنملکوت لسان و بیان شکر و ثنای این نعمت عظمی و عطیّهٴ کبری گذاریم و آن عالمهای جان و روح را انفاق نمائیم که این عباد را بعرفان این کنز اعزّ اکرم ابهی فائز فرمود چه مقدار از انبیا و مرسلین و اصفیا و مقرّبین که در طلب این کنز مبین جان باختند و اثری نیافتند و این عباد من‌ غیر استحقاق و طلب و من‌ دون رنج و تعب باین گنج بی‌پایان الهی رسیدیم ای برادر من فی ‌الحقیقه عالم دیگر باید و عرفان دیگر شاید که قدر و مقدار این دولت ابدی و نعمت سرمدی را ادراک نماید و بشناسد و بآنچه لایق اینمقام و این ایّام است قیام نماید شرح اینمقام را جز قلم قدم قادر نه و جز لسان عظمت ذکر این نعمت را که خود بفضل بحت عطا فرموده لایق نبوده و نخواهد بود باری نظر باینکلمه که گفته‌اند یاد یاران یار را میمون بود این عبد دوست داشت که عَرفی از گلزار بیانات حضرت کلیم و رایحه‌ئی از روایح اذکار مرسلین که از قبل در ذکر این ظهور حق عدل مبین متضوّع و ظاهر گشته نزد جناب حکیم علیه بهآء اللّه ارسال دارد لذا این اذکار من‌ غیر اراده از قلم جاری شد طوبی له بما بلغ و فاز و عرف و وجد اذاً فی کلّ حین ینبغی ان یقول لک الحمد یا اله العالمین و لک الشّکر یا محبوب من فی السّموات و الارضین

الحمد للّه اورشلیم جدیده را که نصّ کتب الهی است از قبل و بعد که میفرماید بدعاً ظاهر میشود ملاحظه نمودند و در ظلّ خیمهٴ مبارکه که اشعیاء نبی از آن خبر داده که میفرماید خیمة لا تنتقل و لا تقلع اوتادها الی الابد ساکن شدند و بلقاء ربّ عزیز در آن مقرّ منیع که بر شاطی نهر وسیع واقع است فائز گشتند و در مدینه‌ئی که حضرت داود بشوق و اشتیاق تمام طلب ورود در آنمقام را نموده مرّة بعد مرّة وارد شدند چنانچه میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصّنة یعنی کیست که مرا بشهر حصاردار بکشد و این مدینهٴ مبارکه که از قلم مالک احدیّه بسجن اعظم نامیده شده و در مقامی بجنّت علیا و سماء این سما و در مقامی بجمیع اسماء حسنی و در کتب مرسلین از قبل باورشلیم جدیده و ارض مطلوبه و همچنین اسامی محبوبهٴ اخری و لسان وحی از قبل بسه لقب موسوم فرموده ارض محشر و ارض مقدّسه و بقعة البیضا و در اینمقام مقدّس از جهتی فرح ابدی و بهجت لا یزالی را یافتند چنانچه میفرماید جمیع بهجتها و افراح و سرور ما در اورشلیم خواهد بود چه که اله جاودانی با شعب خود در آنمقام ساکن میشود و از جهتی از کأس احزان آشامیدند چه که مشاهده نمودند آنچه را که از قبل بآن اخبار نمودند طلعت زبور بعد از اشارات بارض ربّ میفرماید هناک سألنا الّذین سبونا کلام ترنیمة و معذّبونا سألونا فرحاً قائلین رنّموا لنا من ترنیمات صهیون بعد میفرماید کیف نرنّم ترنیمة الرّبّ فی ارض غریبة

ای خلیل قسم بربّ جلیل اگر برشحی از بحور ما لا نهایهٴ بلایای جمال قدم و وحدت و غربت و مظلومیّت او در سجن اعظم مطّلع شوند مادام ‌العمر بناله و نوحه و ندبه مشغول شوند و بروحی لبلآئک الفدآء یا محبوب العالمین ناطق گردند و الحمد للّه در صهیون مقدّس که از قبل مرتفع گشته چنانچه بآن اخبار داده شده و حال محلّ بیت ربّ واقع وارد شدند و از افق خیمهٴ اجتماع انوار و ضیاء بهاء ربّ را من‌ غیر سحاب مشاهده نمودند و در مظلّهٴ قدس ساکن شدند و از نهر طریق که نبیّ صدیق از آن خبر فرموده آشامیدند و در جبل بیت ربّ متصاعد گشتند و مرّة بعد مرّة بقیام در امام ربّ فائز شدند هنگامیکه دهان ربّ بکلمات و بیانات لطف و عنایت و رحمت و شفقت و عطوفت مترنّم بود و از فزع اینکلمه که منذر امین انذار فرموده ایمن شدند قوله الصّدق الحقّ المبین ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التّراب من امام هیبة الرّبّ و من بهآء عظمته و در سه مقام اینکلمه را تکرار میفرماید الحمد للّه که بجمیع این عنایات و فوق آن و فوق فوق آن که از احصا و تحریر و تقریر خارجست فائز شدند و رسیدند و دیدند دیگر چه میخواهند که بآن فائز نشدند و چه میطلبند که بآن نرسیدند و چه مقام را آملند که ربّ متعال قبل از سؤال بکرم و بخشش خود عطا نفرموده ولکن یک مقام است و آن اعظم از کلّ مقامها و باید در جمیع احیان این بنده و شما و ایشان و جمیع دوستان آنرا بکمال خضوع و خشوع و ابتهال از ربّ حمید مسئلت نمائیم و آن الاستقامة ثمّ الاستقامة ثمّ الاستقامة الی ما لا نهایة الاستقامة الی ان ینقطع النّفس الاستقامة الی ان یفارق الرّوح الاستقامة چه که این امر در جمیع اعصار و ازمان و عهود و قرون عظیم بوده و شأن آن کبیر خاصّه در این ظهور اعظم عظیم که ذکر عظمت و بزرگی آن در جمیع کتب و صحف و زبر الهی مذکور و مسطور است طوبی لمن فاز بها و شرب عن بحرها

اینکه نوشته بودید خدمتی از دست برنیامده در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند لا تحزن من ذلک قد سرعت الی المدینة بعد ما سمعت و اقبلت الی مقام دعیت الیه کذلک شهد القلم فیهذا اللّوح المنیع الحمد للّه بعنایت مخصوصهٴ حق بخدمت فائز شدی و از رحیق وصال آشامیدی و بکلمهٴ مبارکه فائز گشتی هندوستان تو فِناء باب لقا بوده و خواهد بود و طوطی آن قلم وحی دیگر کدام نعمت از این محبوب‌تر و مرغوب‌تر و بلندتر است ان افرح بهذا الذّکر الملیح و آنچه شنیدی از وضع آنجا قابل ذکر نه انّ النّاس یسرعون الی الطّاغوت معرضین عن اللّه مالک الملکوت الّا من شآء ربّک المقتدر القدیر انتهی

و اینکه در بارهٴ اصغا در حین تنزیل ذکر نموده بودید اینفقره همیشه خدمت دوستان عرض شده که این منوط بتصادف است و دلیل آنهم معلوم و واضح شما که مکرّراً اصغا نموده‌اید

و اینکه در باب طبریّه ذکر نمودید جناب حکیم را در عکّا اذن فرمودند و امّا رفتن شما نظر بحکمت در امور مصلحت نه چه که ابداً جایز نیست در این اراضی ذکر این امر و البتّه با ایشان که بروید حرف بمیان میآید و جناب حکیم هم باید ابداً در آنمقامها ذکری ننمایند چه که جز فساد حاصلی نداشته و نخواهد داشت

و اینکه نوشته بودید که جناب حکیم ذکر نموده‌اند که باوامر و نواهی الهی عاملند هذا من فضله علیه انشآء اللّه باینفقره مؤیّد شوند و باستقامت تمام مستقیم مانند الامر بیده انّه لهو الآمر الحکیم البهآء علیک و علیه و علی کلّ من آمن باللّه الفرد الخبیر

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۲۸ فوریه ۲۰۲٣، ساعت ١:٠٠ بعد از ظهر